أعوذباللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد

وعلى آل بيته الطّاهرين، و اللعنه على أعدائهم أجمعين‌

 قال امام الصادق علیه‌السّلام به عنوان بصری‌

 : أنْ لَايَرى الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ خَوَّلَهُ اللَه مِلكاً لِأنَّ الْعَبيِدَ لا يكونُ لَهُمْ مِلكٌ يرَوْنَ المَالَ مالَ اللَه يضَعوُنَهُ حَيْثُ أمَرَهُمُ اللَه بِهِ، و لايُدَبِّرَ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ تَدْبيراً.

 بنده از خودش تدبیری در امور خود ندارد. راجع به این فقره عرض شد در سه مقطع و در سه موقف ما می‌توانیم برای اشتغال انسان در حیات دنیا اهمیت قائل بشویم، یكی در مسائل اجتماعی، دوّم در اشتغال به حقوق كسبی و سوّم در مسائل خصوصی و شخصی، راجع به مسأله اجتماعی عرض شد این مسأله به دو قسم تقسیم می‌شود یكی به مسائل حكومتی كه مبانی حكومت انبیاء در جلسات گذشته عرض شد. كه تمام این مسائل حكومت و قوانین حكومت در حكومت انبیاء و اولیاء الهی بر اساس مسأله توحید است و ارزش و میزان در برتری و ترجیح، به قرب به این حقیقت عالی بلكه والاترین حقیقت برمی‌گردد. همین مسأله راجع به اشتغال انسان در امور دنیا به همان كیفیت محوریت توحید قرار دارد، بدون هیچ گونه تفاوت یعنی یك عبد در هنگام اشتغال به امور دنیا و مسائلی كه در طول روز با آن مسائل سر و كار دارد باید مسأله توحید را در نظر داشته باشد. و الّا این حركتش حركت به سوی اله نیست حركتش حركت به سوی كثرات و توغّل‌

 در كثرات است. گرچه صبغه و رنگ الهی داشته باشد، گرچه شكل و ظهور مسائل الهی را به خود بگیرد. امّا از نقطه نظر ورود در كثرات و ورود در عالم طبع و مادّه و دنیا تفاوتی با سایر كسبها و سایر اشتغالات ندارد.

 در آیه شریفه خداوند می‌فرماید: وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ لِباساً النبإ، ١٠ وَ جَعَلْنَا النَّهارَ مَعاشاً النبإ، ١١ شب را برای شما لباس قرار دادیم این تشبیه به لباس تشبیه بسیار عجیبی است. لباس به آن چیزی گفته می‌شود كه انسان را حفظ كند، از سرما حفظ كند، از گرما حفظ كند، از آفتها حفظ كند. ببیند میوه‌ها یك پوششی دارند یك پوستی دارند، آن پوست و آن پوشش آنها را از فاسد شدن حفظ می‌كند. اگر انسان لباس نداشته باشد خب وقتی كه حركت می‌كند برخورد می‌كند با دیوار، برخورد می‌كند با سنگ، برخورد می‌كند با درخت، برخورد می‌كند و محفوظ نمی‌تواند بماند. گرما در او اثر می‌گذارد، سرما در او اثر می‌گذارد، در مواجهه با امراض مصونیت ندارد. در آیه قرآن هم می‌فرماید لباس را ما برای شما قرار دادیم تا از سرما و گرما شما را حفظ كند، این پوشش برای محافظت است. اگر میوه پوشش نداشته باشد موجب فساد مغز خواهد شد و فساد دائم خواهد شد. اگر میوه پوشش نداشته باشد نمی‌تواند استعدادهای خود را به فعلیت برساند. نظام عالم تكاملی پروردگار بر اساس حفظ باطن به واسطه پوشش ظاهر است. خیلی دقّت كنید روی این مسأله، این قضیه در خیلی از موارد به درد ما می‌خورد. یعنی آن باطن در صورتی محفوظ است كه ظاهر به تمام‌

 معنی‌الكلمه بتواند این باطن را حفظ كند در روابط خانوادگی و زوجیت بین زن ومرد می‌بینیم خداوند می‌فرماید هُنَّ لِباسٌ لَكُمْ وَ أَنْتُمْ لِباسٌ لَهُنَ‌ آنها برای شما زنان برای شما لباس هستند كه از لباس از لُبس گرفته شده لُبس به معنای پوشش است. و اشتباه را هم از این نظر لَبس می‌گویند چون اشتباه حكم پوششی دارد كه روی حقیقت را می‌پوشاند. به اشتباه لَبس می‌گویند و به پوشش ظاهری لُبس گفته می‌شود.

وَ لُبسُ عَباءة وَ تَقرَّ عَینی‌ \*\*\* أحَبّ إلی من لُبسِ الشَفوف‌[[1]](#footnote-1)

 لُبْسْ یعنی پوشش‌ هُنَّ لِباسٌ لَكُمْ‌ اینها پوشش شما هستند یعنی شما را حفظ می‌كنند. زنان مردان را حفظ می‌كنند، چرا؟ چون در نظام تكاملی پروردگار و عالم خلقت مرد احتیاجی به زن دارد، بدون زن نمی‌تواند به آن فعلیاتی كه خداوند هدف از خلقت او را رسیدن به آن فعلیات و رسیدن به آن غایات قرار داده است برسد. لذا دین پیغمبر دین كامل است، برای اینكه سنّت‌

 ازدواج در دین پیغمبر به عنوان یك بناء اصیل است. امّا در دین حضرت مسیح حضرت عیسی خودش عیال نداشت، ازدواج نكرده بود. وَ أَنْتُمْ لِباسٌ لَهُنَ‌ شما هم لباس برای زنان هستید یعنی هم مرد احتیاجی به زن دارد و هم زن احتیاجی به مرد دارد. تصوّر نشود كه فقط مسأله ازدواج مسأله غریزی است. مسأله غریزه پنج درصد مسأله ازدواج است، نود و پنج درصد مسأله ازدواج مسائل دیگری است. آن آرامش و آن اطمینان و آن سكونت كه هر چه انسان حتّی در روابط اجتماعی به اندازه‌ای دوست و رفیق و صدیق و امثال ذلك و اینها داشته باشد امّا خصوصیتی كه خداوند در این دو وجود قرار داده است، وجود زن و وجود مرد اقتضاء می‌كند كه این آرامش را در كنار جنس مخالف بدست بیاورد نه در كنار سایر چیزهای دیگر، نه در كنار پدر، نه در كنار مادر، نه در كنار خواهر و برادر و امثال ذلك. این آرامش باید در عالم خلقت و در عالم تربیت در كنار زن حاصل بشود و الّا حاصل نخواهد شد، حاصل نمی‌شود.

 انسان خیال می‌كند یك كاری را درست می‌كند اما جاهای دیگر را خراب می‌كند نقاط ناقص خود را به فعلیت نمی‌تواند برساند. البتّه همانطوری كه در قرآن هم هست باید به این نكته توجّه داشت كه این لباس خودش محلّ برای سكونت است‌ وَ مِنْ آياتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْواجاً لِتَسْكُنُوا إِلَيْها از آیات پروردگار اینكه ما برای شما زنان را قرار دادیم تا موجب سكونت بشود نه اینكه موجب بدبختی و بیچارگی بشود التفات كردید؟ موجب دردسر و غُر و از این امثال و ذلك‌

 بشود، این آیات را باید بخوانید. در منزل باید اینها خوانده بشود گفته بشود باید نسبت به این مسائل تذكّر داده بشود. تا انسان اوقات خود را به بطالت و خسران نگذراند. وقتی كه انسان می‌تواند با سكونت و آرامش و اعتماد و اطمینان و اینها بگذراند خب چرا، چرا در صحبت جوری صحبت كند كه موجب ناراحتی بشود چرا در برخورد جوری برخورد كند كه موجب ناراحتی بشود و مقصود از این نظام حاصل نشود؟

 خدا می‌گوید ما این را قرار دادیم، ما این روش را قرار دادیم، ما امكانات برای اعتماد و سكونت را قرار دادیم، به شرطی كه شما هم پا به پای ما جلو بیایید ها! نه این كه شما به راهی بروید و او هم به راهی و بعد هم بگویید آرامش! نه خیر این خبرها نیست، درست شد؟ این سكونت كه در قرآن از او تعییر به لباس شده در یك آیه‌ هُنَّ لِباسٌ لَكُمْ‌ در یك آیه‌ وَ مِنْ آياتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْواجاً لِتَسْكُنُوا إِلَيْها این سكونت كه لباس است این لباس برای این است كه آن قوای باطنی و آن استعدادهای باطنی كه قابلیت برای فعلیت دارد، قابلیت برای رسیدن به آن مرتبه نهایی دارد آن قابلیت و آن فعلیت باید در این زمینه برای انسان رشد كند، به حركت در بیاید و موجب برای رسیدن به آن فعلیتها بشود، یك همچنین زمینه‌ای را اقتضاء می‌كند. حالا نسبت به مسائل خانوادگی و كیفیت ارتباطات اینها بحثهای دیگری را اقتضاء می‌كند كه انشاءاللَه در موقع خودش متذكّر می‌شویم. راجع به مسأله‌

 لَیل خداوند می‌فرماید وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ لِباساً النبإ، ١٠ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ‌ یونس، ٦٧ شب را ما لباس قرار دادیم. یعنی چه؟ یعنی شب است كه موجب آرامش است، شب است كه موجب اطمینان و اعتماد است، شب است كه برای انسان حكم پوششی را دارد كه در سایه این پوشش نفس می‌تواند اندوخته‌های خود را حفظ كند، نفس می‌تواند داده‌های خود را حفظ كند. چقدر ما در اسلام دستور داریم شب زود بخوابید؟ چقدر دستور داریم شب زود شام بخوریم و زود استراحت كنیم از آن طرف زود برخیزیم؟ چقدر ما دستور داریم شب جایی نرویم؟

 مرحوم آقا رضوان اللَه علیه یكی از مطالبی را كه می‌فرمودند و این اگر مطرح بشود شاید خیلی‌ها به این قضیه بخندند، آن افرادی كه فقط با ظاهر و با عالم ظاهر توجّه داشته اند، ایشان به طور كلّی نسبت به دایره مخصوص خودشان ممنوع كرده بودند كه زن شب از منزل خارج بشود و نسبت به دایره عام خب این را به عنوان یك امر ناپسند ... شب برای خروج از منزل نیست، حتّی توصیه می‌كردند به خود ما كه شب زود به منزلتان بروید. برای چه؟ فرض كنید كه شب این طرف و آن طرف می‌روید، مرد باید شب در منزل باشد، زن از موقع غروب دیگر نباید از منزل بیرون برود، اگر حرم می‌خواهید بروید صبح بروید، در روز بروید، شب برای چه می‌خواهید بروید؟ اگر مهمانی، جایی دعوت دارید در روز، در ظهر بروید، برای چه در شب؟

 این حركت در شب و این خیلی مسأله مسأله عجیبی است ها، افرادی كه خداوند به آنها

 توفیق داده و چشمان آنها را باز كرده و قلب آنها را متأثّر از علل و عوامل عالم بالا و عالم ملكوت قرار داده است آنها این مطلب من را می‌فهمند كه شب بیرون آمدن موجب یك كدورت در قلب می‌شود به خصوص برای خانمها و اگر زن شب در منزل خودش باشد حالت طمأنینه و راحتی را احساس می‌كند كه اگر بیرون باشد آن حالت را از دست می‌دهد حالا می‌خواهد هر جا برود. می‌خواهد روضه برود، می‌خواهد مسجد برود، می‌خواهد حسینیه برود، می‌خواهد هر جا برود. خدا قرار نداده شب را كه انسان بیرون باشد. حالا اگر ما بیاییم همین قضیه را خود ما هم انجام بدهیم، بنا بگذاریم شب جایی نرویم. البته موارد ضروری مثل مراجعه به پزشك یا اینكه مثلًا انسان كار خیلی ضروری دارد و امثال ذلك خب اینها مستثنی از قضیه هستند.

 انسان شب را در منزل بگذراند، شب را پیش زن و بچّه بگذراند، شب را مشغول به خود و امور خود قرار بدهد، یا حدّاقل یك پاسی از شب گذشته دیگر برگردد، صبر نكند كه دیر وقت باشد، ساعت دَه و یازده و نُه و دَه و اینها بیاید در منزل. مرحوم آقا می‌فرمودند بیرون بودن مرد هم برای خود او مضر است و هم موجب ضرر و اضطراب برای زن خواهد شد. این كلام، كلام بنده دیگر نیست. چرا؟ چون ما با قوانین عالم خلقت كه نمی‌توانیم به جنگ بپردازیم، خدا این قانون را این طور قرار داده، خدا شب را لباس قرار داده، لباس یعنی پوشش، لباس یعنی چیزی كه باعث آرامش است و این آرامش در منزل حاصل می‌شود، در منزل بدست می‌آید. وَ جَعَلْنَا النَّهارَ مَعاشاً النبإ، ١١

 روز را برای معاش قرار داده برای كسب قرار داده. به قول خواجه كه می‌فرماید:

روز در كسب هنر كوش كه می‌خوردن‌ \*\*\* روز دل چون آینه در زنگ ظلام اندازد[[2]](#footnote-2)

 شب را در منزل بگذران و مقصود از آن مِی، ارتباط با پروردگار، برخاستن، نماز خواندن، قرآن خواندن و با خدا راز و نیاز كردن در دل شب است. این تعبیر به می‌جَلوات الهی بر انسان در هنگام شب می‌آید، شب این كار را انجام بده، روز دنبال كسب برو كه حالا صحبتش می‌شود كه چرا باید روز به دنبال كسب رفت و انسان اگر به دنبال كسب نرود همان ضرری را می‌بیند كه از بیرون بودن در شب و اشتغال در شب نصیب او خواهد شد. روز دنبال می‌خوردن نَرو، روز به دنبال در منزل بودن و به خود مشغول بودن و عبادت كردن نباید باشی، البته حدّ دارد. حدّش را عرض می‌كنم، كه اگر بخواهی شبت را به آن طور بگذرانی و روزت را هم بخواهی به این قسم بگذرانی، دل چون آینه در زنگ ظلام اندازد. دل چون آینه را زنگ می‌زند، دل باید صاف باشد، صیقلی بشود برای اینكه جَلوات جمالیه و جلالیه پروردگار در این دل انعكاس پیدا كند. امّا وقتی كه دل زنگ بزند ...

 شما آینه را در نظر بگیرید، این آینه زنگ بزند تمام پشتش همه بشود سیاه غیر از سیاهی چیزی پیدا نیست هر چه در كنار او بایستید خودتان را نمی‌بینید، چون این آینه زنگ زده، امّا اگر بیایید این زنگ را پاك كنید این آهن را صیقل بدهید صیقل به نحوی كه هیچگونه‌

 زنگاری در آن نباشد، شما صورت خودتان را می‌توانید در او مشاهده كنید. روز باید برای كسب هنر كوشید، حالا این كسب هنر چیست یك مقداری را عرض كردیم در مجلس گذشته، یك مقداری هم امروز عرض می‌كنیم.

 بنابراین نظام تربیتی و تكاملی پروردگار برای انسان، نظام حفظ ظاهر و توجّه به باطن در دو مرتبه و در دو مرحله شب و روز است. یعنی آن‌طور كه خداوند متعال انسان را خلق كرده و نفس انسان را براساس آن قانون خلقت قرار داده است و آن سنّت الهی كه قابل تغییر و تبدیل نیست، سنّت یعنی عمل به قانون در هر موردی كه متناسب با همان مورد است، این می‌شود سنّت. این ظرفی كه الآن در كنار من هست این گنجایش این مقدار از مایع را دارد و ظرفیت برای این مقدار را دارد و تحمّل این مقدار را می‌كند، حالا شما این را در یك دستگاه تحت فشار قرار بدهید و اضافه بر آن میزان تحمّلش فرض بكنید كه هوا بخواهید به آن داخل بكنید یا آب بخواهید به آن داخل بكنید این یك مقداری تحمّل می‌كند بعد یك مرتبه منفجر می‌شود، این سنّت، سنّت خلاف است. عمل به سنّت نسبت به این ظرف این است كه همان مقدار فشاری كه باید بر این وارد بشود و اطراف این بتواند تحمّل آن فشار را داشته باشد ما به همان مقدار او را تحت فشار قرار می‌دهیم اضافه بر آن نَه.

 خداوند متعال نفس ما را به همین كیفیت قرار داده نفس انسان در صورتی به مرتبه تكاملی می‌رسد كه بتواند این دو جنبه ظاهر و جنبه باطن را با هم حفظ كند و بتواند با هم نگه دارد. لذا خدا می‌فرماید وَ جَعَلَ اللَّيْلَ سَكَناً الأنعام، ٩٦ شب‌

 را برای سكونت قرار دادیم شب انسان باید برخیزد. مرحوم آقا می‌فرمودند: نمازی را كه انسان در شب می‌خواند با آن نمازی كه در روز می‌خواند تفاوت بسیار دارد. زیرا در شب همانطور كه از نقطه نظر ظاهر برخورد نفوس در عالم ظاهر موجب اختلال و موجب تشویش در نفس است در شب این نفوس همانطور كه استراحت كرده اند آن برخوردهای نفسانی و آن افكار و تخیلات در شب آنها هم یك پوششی رویش انداخته می‌شود، حالت انسان برای ارتباط با پروردگار در شب مهیاتر می‌شود. خب این برای چیست؟ برای شب است. بعد می‌فرمودند: باید انسان در شب بگیرد و در روز خرج كند. خرج یعنی چه؟ یعنی آنچه را كه در شب بدست آورده از قرائت قرآن، از دعا، از نماز، از خلوت با خدا، آنها را در اجتماع و در ارتباط با مردم به محك بگذارد، به بوته آزمایش بگذارد، آن حالاتی را كه بدست آورده است، آن حالات را در ارتباط با افراد پیاده كند. تصوّر نكنید این دو مسأله با هم تفاوت كلّی دارد، در شب در ارتباط با خدا به راز و نیاز و دعا و اینها بپردازد و در روز هر كاری دلش خواست بكند، دروغ و كلك و مكر و حقّه‌بازی در ارتباط با افراد، غشّ در معامله، خلاف گفتن، خلاف سنّت و خلاف دستور عمل كردن، برخلاف آنچه كه مبانی معیشتی اسلام از طریق اهل بیت علیهم‌السّلام به ما ارائه شده عمل كردن و به امید اینكه حساب شب جدا و حساب روز جدا است. انسان باید زرنگ باشد، انسان باید رِند باشد، انسان باید به هر كیفیتی نظر مشتری را جلب كند، انسان باید به هر كیفیتی خود را ترقّی بدهد، بالا برود،

 صعود پیدا بكند، این جدا كردن شب و روز است، جدا كردن دو مسیر ظاهر و باطن است.

 فلانی خیلی زرنگ است، او می‌تواند مشتری جلب كند یعنی چرب زبان است دیگر حالا این خوب است؟ فلانی خیلی خوب است، خوب می‌تواند افراد را به خود جلب كند، مغازه را خوب می‌تواند بیاراید تا افراد به آن سمت جلب بشوند. در تحویل گرفتن مشتری و مراجعین فرد بسیار زبردستی است وقتی كه اعلام می‌كنند در روزنامه‌ها، می‌خوانید دیگر، می‌گویند احتیاج به افرادی داریم كه روابط اجتماعی خوبی دارند، یعنی چه؟ یعنی بتوانند قشنگ با مردم صحبت كنند، بتوانند قشنگ نظر مردم را جلب كنند، بتوانند مردم را نگه دارند، از خود نرنجانند، با وعده‌های شیرین و جاذب افراد را نگه دارند، همه اینها چیست؟ كلك است آقا. همه اینها خلاف مسیر توحید است، البتّه اخلاق زشت و تند و برخورد غیر مناسب غلط است كسی این حرف را نمی‌زند امّا آمدن و با كلك و چرب زبانی نگه داشتن، این مسیر، مسیر انبیاء نیست، چرا؟ چون هدف از این باید انسان ببیند چیست؟ اگر شما هم در منزل دیگری بودید در مغازه دیگری بودید در اداره دیگری بودید هم همینطوری صحبت می‌كردید؟ اگر منافعی هم نبود همینجور بود یا اینكه نه؟

 این نظام تكاملی كه خداوند قرار داده اقتضاء می‌كند كه انسان این نفس را در دو بُعد مختلف نفس را به تكامل و به فعلیت و به جریان بیندازد. مرتبه اوّل در ارتباط با پروردگار قیام فیی اللیل، تهجّد، قرآن، دعا و زنده داری، شب زنده داری به همان نحوی كه‌

 در دستور واقع شده، در یك همچنین موقعیتی انسان نباید به روز فكر كند، به فردا فكر كند، به اینكه در روز چه گذشت و برای فردا چه كاری انجام بدهد، نباید انسان فكر كند فردا چه تمحلی‌[[3]](#footnote-3) بیندیشد و چه راهی برای مسائل در نظر بگیرد. شب را باید جدای از مسائل روز انسان اختصاص به ارتباط اختصاصی خودش با پروردگار قرار بدهد،" فردا چه خواهد شد" به این مربوط نیست،" امروز چه شده است" گذشته،" برای فردا چه فكر كنم" این افكار را انسان باید از خود بیرون بیاورد، آن وقت با تخلیه و با تجرید از آن تخیلات كه در روز گذشته بر او رفته و در فردا متوقّع مسائلی است، در یك همچنین وضعیتی باید با خدا بپردازد، خالی خالی خالی، هیچگونه، هیچگونه نباید نسبت به دیروز یا نسبت به فردا فكری داشته باشد، اگر داشته باشد انگار در روز دارید این كار را انجام می‌دهید، چون ارتباط با پروردگار ارتباط باطن است و صرف نماز و حركات، حركات اعضا و جوارح تأثیری در آن ارتباط ندارد. آن جهت باطن ...

 شب كه این كار را انجام می‌دهد حالا باید بیاید در روز، بُعد دیگری از نظام تربیتی را انجام بدهد. روز نباید در منزل باشد، روز باید بیاید بیرون، برود با افراد صحبت كند، برود در اجتماع حرف بزند، هر شخصی بر طبق كاری كه دارد باید با افراد در ارتباط باشد، آن ارتباط با افراد بر طبق دستور اسلامی است كه می‌تواند نفس را نسبت به آنچه‌

 كه در شب گذشته گرفته است به تثبیت و به فعلیت برساند، بنابراین اگر كسی در شب ارتباط داشته باشد و در روز از منزل خارج نشود و همانجا بماند چندان در رسیدن به آن مطالب توفیق ندارد، باید بیرون بیاید.

 در شب چه گرفته؟ مردم را همه بنده خدا دیدن. فردا می‌رود سر كار یك مرتبه یكی می‌آید به او دشنام می‌دهد، هان چه كار كند؟ دیشب چه گرفتی؟ دیشت گرفتی باید با مردم برخورد مناسب داشت، باید با همه خوش اخلاق بود، البتّه مسأله تكلیف كه گاهی اقتضاء [چیز دیگری‌] می‌كند جداست. نَه منظور برخورد نفسی است، دیشب چه گرفتی؟ از خدا دیشب این را گرفتی كه باید با مردم به چشم او نگاه كرد، مردم را بندگان او دید، مردم را همه مخلوقات او دید و با این مخلوقات انسان باید به نظر خالق نگاه كند، خالق نسبت به این مخلوقات چه نظری دارد؟ ما همان نظر را باید داشته باشیم. خودمان را نزدیك كنیم، نگوییم بابا او خالق است ما كجا و او كجا؟ نَه، خودمان را نزدیك كنیم، او هم توقّع ندارد ما هم مثل خودش باشیم ولی حدّاقل كه می‌توانیم خودمان را به او نزدیك كنیم.

 به قول امیرالمؤمنین علی علیه‌السّلام كه حضرت می‌فرماید

 الا وَ انّكُمْ لا تَقْدِرُونَ عَلى ذالِكَ وَ لكِنْ اعينُونى بِوَرَعِ وَ اجْتِهادِ وَ عِفّةٍ وَ سَدادٍ

 شما نمی‌توانید مثل من باشید ولی خودتان را كه می‌توانید نزدیك كنید هر كسی به هر مقدار كه می‌تواند. نگویید او علی بود نَه ما هم اگر برویم جلو می‌توانیم بنده علی باشیم ما هم می‌توانیم شیعه علی باشیم، مگر سلمان نبود؟ سلمان علی بود؟ نَه، علی‌

 نبود ولی سلمان شعیه علی شد. اباذر شیعه علی شد، عمّار شیعه علی شد، اویس شیعه علی شد، اینها آمدند خودشان را نزدیك كردند و نگفتند دست روی دست می‌گذاریم آقا آنها كجا ما كجا، نَه. در جلسه گذشته عرض كردم خداوند این امكان را به همه ما داده، عَلی كلّ حال انسان باید ...

 دیشب این را گرفتید امروز باید بیایید این را خرج كنید، امروز باید بیایید در ارتباط با مردم این را تثبیت كنید، آن را كه دیشب به عنوان تئوری گرفتید امروز بعنوان عملی باید در بازار و در اداره به محك آزمایش بگذارید. دیشب از خدا چه گرفتید؟ دیشب از خدا وفای به عهد گرفتید، خداوند به عهد وفا می‌كند، آیه قرآن دیشب می‌خواندید خداوند رحیم است، خداوند عطوف است، خداوند عادل است، امروز می‌آیید در بازار در یك وفای به عهد گیر می‌كنی، شخص می‌آید از شما طلب دارد شما هم می‌توانی بپردازی میایی چه می‌كنی: آقا ندارم! حالا تو یك ماه دیگر بیا ببینم برایت چه كار می‌كنم! این چیست؟ این مخالفت است. آن را كه دیشب گرفتی باید الآن خرج كنی باید الآن به مرتبه عمل در بیاوری، دیشب از خدا چه گرفتی؟ دیشب از خدا كمك به خلق گرفتی، اگر خدا تو را توفیق نمی‌داد از خواب بر نمی‌خواستی.

 آن زنگ ساعت خیلی اتّفاق می‌افتد آدم بلند می‌شود زنگ را خاموش می‌كند و می‌خوابد. خداوند تو را بدون زنگ ساعت هم بلند كرد یعنی چه؟ یعنی من تو را قابل دیدم برای اینكه با تو صحبت كنم، من تو را قابل دیدم برای اینكه الآن با تو مناجات كنم، این‌

 مناجاتی كه انسان با خدا دارد آن وقت نمازی كه با خدا می‌آید می‌دانی چقدر ارزش دارد؟ ارزشش این است كه خدا می‌گوید من الآن تو را قابل دیدم كه با تو حرف بزنم اگر از خدا امشب آیه بیاید:" دیگر از امشب كسی نمی‌تواند برخیزد، اگر هم برخیزد فایده ندارد" یكدفعه همه چه می‌شویم؟ عجب خداوند می‌گوید از امشب دیگر در بسته است تا اطّلاع ثانوی، هیچ خبری نیست، ملكوت درش را بستیم! حالا می‌خواهید بلند شوید نماز بخوانید، فایده‌ای ندارد، ارتباط دیگر از امشب نیست تا صبح، برای یك عدّه هست برای یك عدّه نیست، برای فرض كنید كه قاره افریقا ما این ارتباط را گذاشتیم امّا برای شما قارّه آسیا این كار را نمی‌كنیم، خب الآن ما نمی‌رویم در فكر كه خدایا تو ظالمی؟ چرا برای ما نگذاشتی؟ چرا برای آنها گذاشتی؟

 ما از امشب یك نحوه ارتباطی برای فلان افراد و فلان قوم قرار می‌دهیم ولی برای سایر افراد قرار نمی‌دهیم! همین كه خدا این كار را می‌كند همه ما به جَزَع و فَزَع می‌افتیم، خدا می‌گوید بابا تا در را نبندیم تو بلند نمی‌شوی! حتماً باید ما این در را ببندیم كه به خود بیایی؟ هان این حالت، اینكه انسان برمی‌خیزد این مال چیست؟ این مال این است كه خدا می‌گوید من تو را قابل دانستم برای اینكه بیایم با تو حرف بزنم، من خدایی كه مالك الملوك هستم، من خدایی كه اعتنایی به كسی ندارم من خدایی كه تمام خلایق جمع بشوند اراده بكنم با آنها هستم و اراده نكنم با آنها نیستم، من با یك همچنین موقعیتی ...

 شما می‌خواهید یك جایی بروید می‌خواهید با یك شخص یك ارتباطی برقرار كنید، یك فرد مهم، ده نفر را می‌بینید، از آن پاسبان و دربان دَم در گرفته تا آن افراد ... تا اینكه شما را به ملاقات فلان رئیس برسانند یا به ملاقات فلان كس برسانند، بیداری شب می‌كشی، اوقات را منظّم می‌كنی، ترتیب اوقات می‌دهی، ملاقاتهای خودمان را ممنوع می‌كنیم، بعضی جاها كه می‌خواهیم برویم باطل می‌كنیم، لغو می‌كنیم، برای چه؟ برای اینكه می‌خواهیم به ملاقات فلان كس برسیم! حالا در یك همچنین وقتی خدا ما را قابل دانسته است برای اینكه ما برخیزیم و با او ملاقات داشته باشیم، البتّه این در مورد صلوات خمس و نمازهای پنجگانه است‌ها یعنی درباره آنها هم هست. ولی خصوصیت شب به یك نحو است كه خدا ما را قابل دانسته است كه با آن مقام عِزّ و تمكین خودش پایین بیاید با مایی كه هیچ اعرابی در عالم وجود نداریم، نبودیم هم نبودیم، كدامیك از ما الآن می‌تواند مدّعی باشد كه در این نظام خلقت حساب و جایی دارد؟ بلند شود. بنده كه به سهم خودم به هیچ وجه من الوجوه به اندازه یك ذرّه خودم را قابل در اینكه در این نظام تربیتی و در این نظام تكوینی پروردگار جایی داشته باشم نمی‌بینم، حالا اگر بنده نبودم چه می‌شد؟ نه، واقعاً سؤال می‌كنیم، آسمان به زمین می‌آمد؟ اگر شخصی مثل بنده نبود چه می‌شد؟ چه می‌شد؟ یك كسی دیگر بهتر از من بلند می‌شد می‌آمد برای شما صحبت می‌كرد، هیچ، ابداّ، برای خدا به اندازه یك جرعه نوشیدن آب ما هم راحت‌تر است، حالا اگر ما نبودیم چه می‌شد؟ نظام عرفان و نظام سلوك بهم می‌خورد؟ كسی نبود؟

 نه خیر، هزار نفر بهتر از ما می‌آمد و خدا این مطالب را در آن قرار می‌داد و عقل بهتر و نفس بهتر و بیان بهتر و موقعیت بهتر از هر جهت می‌آمد و همین مطالب را می‌گفت، این از شخص بنده.

 و امّا نسبت به رفقا، عرض می‌شود كه دوستان اگر شما نمی‌آمدید، از راههای نزدیك و راههای دور، به تصوّر و به حساب اینكه ... خب بالأخره دوستانه داریم صحبت می‌كنیم، چرا رودربایستی داشته باشیم؟ چرا؟ انسان در گفتن واقعیات كه نباید رودربایستی داشته باشد. اگر خداوند این توفیق را به شما نمی‌داد و شما نمی‌آمدید و برای به دنبال كردن مطلب این زحمت را به خود نمی‌خریدید كه بالأخره یك مطلبی به گوش برسد حالا [فرض كنید] ما یك نوار [باشیم‌]، یك نوار، یك نوار ضبط، اگر این كار را نمی‌كردید آیا خدا كس دیگری را نداشت كه به جای شما بیاورد؟ ده میلیون دلاور هم داشت. حالا امتحان كنیم ببینیم، هم ما امتحان می‌كنیم هم شما، پس نه من جایی در عالم خلقت دارم و نه دوستان تصوّر كنند كه حالا اگر اینها نباشند دنیا به هم می‌خورد و نظام آسمان و زمین به هم. نه خیر. این توفیق را كی داده این توفیق را خدا داده كه در امروز روز جمعه كه انسان به هزار كار می‌تواند بپردازد مانند سایر افراد، آمده از راه دور اینجا كه دو تا حرف را از بزرگان بشنود، دو تا مطلب را از اولیای خدا بشنود، البتّه نه بنده، بنده فقط یك واسطه هستم، از بزرگان، از اولیای خدا، از آنهایی كه رفتند، از آنهایی كه‌

 اثراتشان به جا مانده، دو تا حرف را بشنوند.

 حالا اگر خدا این توفیق را به ما نمی‌داد ما چه می‌كردیم؟ بله، چه می‌كردیم؟ این عنایت الهی و عنایت پروردگار است كه مرا در اینجا آورده و شما را هم در اینجا ... همین و غیر از این هیچ نیست. پس بنابراین بهتر است موقعیت خودمان را ارزیابی كنیم، درست ارزیابی كنیم، به واقع ارزیابی كنیم.

 می‌گویند اگر فلان شخص نبود چه می‌شد! نه خیر هزار درجه بهتر از او هم می‌شد. فقط او بود كه توانست فلان كار را انجام بدهد! نه او نبود. كاری كه بعضی‌ها كردند خیلی از گذشتگان هم نكردند! كی این مقدّمات را فراهم كرد؟ كی این مقدّمات را آماده كرد؟ كی مسائل را از اذهان برد؟ كی مسائل را در اذهان وارد كرد؟ كی ترس انداخت؟ كی جرأت داد؟ كی؟ واقعاً چرا اینقدر ما در جهل هستیم؟ چرا اینقدر در حماقت هستیم؟ دیگران نتوانستند بكنند یعنی چه؟ فقط این آقا توانست بكند یعنی چه؟ فقط من می‌توانم بكنم یعنی چه؟ این مسائل از گذشته نبود ...، این حرفها یعنی چه؟ تا كی حماقت؟ و تا كی جهالت؟ تا كی؟

 من خودم در یك مجلسی بودم، دیدم یك نفر از افرادی كه مورد توجّه مردم است، مورد توجّه ملّت است، فرد معمّم و فاضلی است، راجع به مسائل انقلاب و اینها داشت با پدر ما صحبت می‌كرد گفت آقا این مطالبی كه اتّفاق افتاده چطور قبلًا اتّفاق نیفتاده بود؟ فقط باید یك همچنین مسائل بدست فلان شخص مثلًا باشد؟ ایشان فرمودند: یعنی می‌فرمایید ایشان از ائمّه هم بالاتر هستند؟ ائمه كه نتوانستند این كار

 را بكنند، یعنی از امام سجّاد بالاتر است؟ از موسی بن جعفر ...؟ گفت نه حالا بحث ائمّه جدا. گفتند چرا جدا؟ چرا جدا؟ كی گفته؟ نه، چرا؟ چرا جدا؟ خب بگو این بالاتر است دیگر!

 چون الآن من این عمل را انجام می‌دهم نعوذ باللَه نعوذ باللَه از امام سجّاد بالاتر هستم؟ حالا بعضی‌ها جسارت را به آنجا رسانیده اند كه حتّی گفته اند. بعضی از همین نویسندگان مزدور، بعضی از همین‌ها من دیدم در بعضی از مقالاتشان كه گفته بودند زین‌العابدین بَد مُردنی را انتخاب كرد، نعوذ باللَه، عجب! عجبا! می‌شود یك نویسنده‌ایی به نام تشیع بلند شود بیاید یك همچنین حرفی را بزند؟ اف بر آن دهان و شكسته باد آن دست و آن قلمی كه غیر از حماقت خداوند چیزی را در كلّه و در این مغز او قرار نداده است، به عنوان نویسنده شیعه و تئوریسین مكاتب آزادی و بیان كننده قوانین و مبانی بشریت! عجب! ولی واقعیت همین است حالا اگر خداوند عنایت نمی‌كرد چه می‌شد؟ غیر از عنایت او چه چیزی می‌تواند راه گشا باشد؟

 این حالتی را كه خداوند بوجود آورده این حالت باید در روز بیاد و به جریان بیفتد. لذا بزرگان از اولیای الهی یكی از مسائل مهمّ تربیتی شاگردان خود را اشتغال در روز برای شاگردان می‌دانستند این كه شاگرد به عنوان سالك در روز اشتغال داشته باشد، برود كار كند. حتّی من در یادم هست مرحوم آقا رضوان اللَه علیه ایشان نسبت به بعضی از شاگردانشان كه احتیاجی به كار و اینها نداشتند و زندگیشان فرض كنید كه از

 یك محلّی می‌گذشت به توسّط من پیغام دادند كه به ایشان بگویید چرا ایشان در منزل است؟ برای چه در منزل است؟ چرا نمی‌رود كار كند؟ و بسیاری از افراد را مستقیماً و مباشرتاً از نشستن در منزل منع می‌كردند و می‌فرمودند آقا شما نمی‌توانید حركت كنید، حركت ندارید و حتّی بعضی از اینها برخلاف دستور ایشان عمل می‌كردند، خیال می‌كردند حالا در منزل بمانند و حالی پیدا كنند و به بعضی از مسائل مشغول باشند ...

 در حالتی كه به قول حافظ كه می‌فرماید" دل چون آینه در زنگ ظلام اندازد" خدا نظام تربیتی را در این عالم به نحوی قرار داد كه ارتباط انسان با شب به نحوی باشد، و روز و كیفیت تدبیر امور عالم و ارتباط بین عالم ملكوت و عالم دنیا و ارتباط بین نفس و عالم ملكوت در این دنیا باید به نحوی باشد كه باید برود كار كند و با مردم در ارتباط باشد تا بتواند در دو بُعد مختلف به آن حركت تربیتی نفس ادامه بدهد والّا فایده‌ای ندارد. یك حالت بسته‌ای پیدا می‌كند، یك حالت گرفته‌ای پیدا می‌كند، هر شخص، منتهی بر طبق آن وظیفه‌ای كه دارد و بر طبق آن روشی كه دارد. البتّه نسبت به خیلی از افراد هم ممكن است به یك نحو دیگری دستور داده بشود، همانطوری كه كار كردن و زحمت كشیدن و اشتغال به امور كسب برای عدّه‌ای از افراد لازم است همین طور ممكن است عكس آن، یعنی برای عدّه دیگری مضر باشد. برای افراد سالخورده‌ای كه اگر بخواهند وارد در این اشتغال بشوند حال خود را از دست می‌دهند، نه این‌طور نبود و مرحوم آقا منع می‌كردند.

 همانطوری كه افرادی كه در یك همچنین وضعیتی هستند به واسطه عدم اشتغال، سستی و فطور و جمود برای نفس آنها عارض می‌شود، ممكن است افراد دیگری به واسطه اشتغال یك نوع نگرش خلاف و یك نوع اعتیاد نفسانی نسبت به این مورد خاص پیدا كند كه آنجا هم باز مسأله عكس این خواهد شد. علی‌كلّ حال باید نظام عالم تربیتی و تكاملی را انسان [ملاك‌] قرار بدهد.

 یادم است كه مرحوم آقا نسبت به بعضی از افراد می‌گفتند" تا كی ایشون می‌خواهند كار بكنند؟ برود در منزل بنشینند و امورات را به پسرهایشان واگذار كنند" یعنی دیگه الآن این شخص به یك موقعیتی رسیده كه كار كردن او را از فعلیت آن استعدادها باز می‌دارد، این ذهن دیگر باید به مسائل دیگر بپردازد، این ذهن و این نفس دیگر نمی‌تواند خود را درگیر با جریانات خارجی كند. می‌آید و برای خود حالت اعتیاد پیدا می‌كند. عادت می‌كند، این عادت خلاف است، این عادت می‌شود خلاف این نظام تربیتی. حالا می‌خواهد انسان در این كسب و در این اشتغال آیا به یك نتیجه و منافعی دنیوی برسد یا نرسد، آن دیگر مطلوب نیست، اینجا آن جنبه الهی مسأله در این نقطه پیدا می‌شود كه سالك راه خدا وقتی كه می‌خواهد به كسب بپردازد و به اشتغال نسبت به معیشت بپردازد چه نگرشی را باید در اینجا داشته باشد، این می‌شود كلام امام صادق:

 وان لا يدَبِّر الْعَبْد لِنَفِسْه تَدْبيرا

 انسان نباید برای رسیدن به منفعت و برای رسیدن به مطامع دنیا به دنبال كسب برود باید براساس تكلیف برود چه به نفع برسد یا نرسد. یك روز سود

 می‌برد یك روز نمی‌برد، یك روز ضرر می‌كند یك روز ضرر نمی‌كند، یك روز فایده‌اش می‌رود بالا یك روز نمی‌رود بالا، در تمام این مراتب مختلف صعود و نزول و در تمام این فراز و نشیبها كلام امام صادق باید آویزه گوش ما باشد كه‌

 لايُدَبِّر الْعَبْد لِنَفِسْه تَدْبيرا

 تدبیر نباید بیندیشی، هر چه پیش آمد، آمد، باید بوظیفه عمل كنی، باید به خیابان بروی، باید از منزل بیاییم بیرون، باید در حجره را باز كنیم، باید به آن اداره مربوطه برویم، باید به آن محلّ اشتغال برویم.

 امّا اگر این رفتن ما برای رسیدن به مطامع دنیا باشد كه اگر نفع نبردیم در نفس ما اثر بگذارد، اگر ضرر كردیم اثر بگذارد: ای وای چرا امروز این‌طور شد؟ ای وای چرا فردا این طور خواهد شد؟ ای وای این موقعیت از دستم رفت؟ وای فلان كس آمد و این موقعیت مرا گرفت! تمام اینها برخلاف است، اینها برخلاف است، نباید به این فكر باشیم كه برای منافع دنیا و كسب مال ما باید این عمل را انجام بدهیم باید بگوییم چون خدا گفته است این كار را انجام می‌دهیم. و تمام امور را دقیقاً بر طبق آنچه كه انسان را به این نفع می‌رساند باید ترتیب بدهیم طبق آن نظام.

 امّا آنچه كه در دل می‌گذرد چه باید باشد؟ آن باید این باشد: رسیدیم به نفع رسیدیم، نرسیدیم، نرسیدیم. نباید انسان روزی كه به نفع می‌رسد با روزی كه نمی‌رسد دو گونه برخورد داشته باشد. خدا رحمت كند همه بزرگان را و همه گذشتگان را، با مرحوم آقا یك روز منزل یكی از بزرگان رفته بودیم مرحوم آشیخ محمّد عبدالجواد سدهی اصفهانی كه از علماء

 بسیار منظّم و منزّه و با تقوی بود. ایشان در منزل نبودند آقا زاده ایشان در منزل بود، ما وارد شدیم در همین قم، هنوز ایشان ظاهراً به اصفهان مهاجرت نكرده بودند. منزل ایشان در همین خیابان چهار مردان آنجا بود. آقا زاده ایشان در آنجا بود وارد منزل شدیم، نشستیم، چای آورد و مرحوم آقا خندیدند و مشغول صحبت و اینها شدند، می‌گفتند كه آقا از حالات ایشان برایمان بگویید، از حالات ایشان، از خصوصیات ایشان، شما از ایشان مسائلی كه دیده اید، شنیده اید، با پدرتان در ارتباط بودید برای ما بیان كنید. ایشان شروع كردند مطالبی را گفتن، از جمله آن مطالب این مسأله خیلی مسأله مهمی است. كه مرحوم آقا وقتی كه آمدیم بیرون گفتند نگاه كنید همین یك جمله برای آمدن اینجای ما كافی بود كه ما این را ادارك كردیم و این را فهمیدیم و استفاده كردیم، ایشان گفتند كه یكی از خصوصیات پدر ما این است، هنوز پدر ایشان در قید حیات بودند، كه ما هیچ وقت حالت رفاه و حالت تنگدستی ایشان را نتوانستیم تشخیص بدهیم، بالأخره خب گاهی در دست انسان پول و بها و اینها هست خب در بعضی اوقات نیست، ما نتوانستیم از چهره ایشان، از حالت ایشان، از كیفیت مخارج ایشان، ما احساس كنیم كه ایشان الآن دستشان پُر است یا اینكه دستش خالی است، از كیفیت برخورد ایشان، از كیفیت ارتباط ایشان ...

 وقتی آمدیم بیرون مرحوم آقا گفتند ببینید این را می‌گویند یك انسانی كه از نقطه نظر اخلاق و از نقطه نظر رویه خود را منفعل به‌

 علل و عوامل مادّی نمی‌كند، یك روز پول ندارد اخمو می‌شود كسی نمی‌تواند به او سلام كند، جواب سلام كسی را نمی‌دهد، یك روز یك چیزی به دستش می‌آید دیگه به دَر و دیوار می‌خندد. نه اینجور نیست، همیشه برایش یكسان است. یك روز ١٠٠ میلیون گیرش بیاید یك روز هم ١٠٠ میلیونش برود، همه اش می‌خندد، هیچ معلوم نیست امروز چه‌اش است.

 نكته مهم در این ارتباط این است كه انسان در این فراز و نشیبها آن جهت را حفظ كند، امّا اینكه حالا امروز نفع می‌برد یا نفع نمی برد این منظور نیست، آن جهت تربیتی كه مدّ نظر بزرگان است و توصیه می‌كردند به دوستان كه در روز به اشتغال بپردازند بر این اساس بود یعنی براساس توحید و بر محوریت توحید امروز ١٠٠ نفر هستند فردا ١٠٠ نفر نیستند، امروز ٢ نفر هستند، فردا ٢٠ نفر هستند، هیچ تفاوتی نباید داشته باشد. این مایع باید به همین حال باشد، تكان نباید بخورد، آی امروز یك نفر رفت فردا یك نفر آمد، انسان تكان بخورد خوشحال بشودها این می‌شود نفس، این می‌شود نفس، امروز به این مقدار از مظاهر انسان دسترسی پیدا می‌كند فردا این مظاهر گرفته می‌شود هیچ‌تفاوتی نباید داشته باشد. این روش، روش بزرگان است روی این اصل ارتباط انسان در كسب و در اشتغال به امور باید ارتباط، ارتباط توحیدی باشد در این ارتباط باید انسان صفات و اسماء جمالیه و جلالیه پروردگار را در این ارتباط به كار بیندازد یعنی در ارتباط با افراد و در داد و ستد با افراد است كه انسان آن صفات جمالی و جلالیه را كه خداوند در شب در نفس او فرو فرستاده و از آیات باهرات خود در قلب او

 قرار داده باید آن را در روز به اجرا بیندازد و به كار بیندازد.

 آن چیست؟ وفای به عهد، به آنچه كه انسان می‌گوید عمل كند، نمی‌تواند بی‌خود تعهد به كسی ندهد. بیخود قول به كسی ندهد، بیخود مردم را در انتظار نگذارد، اگر در انتظار بگذارد خودش را گول زده نه شبش بدرد می‌خورد نه روزش. باید نسبت به امور متعهّد باشد، باید نسبت به امور وافی باشد، وفا باید بكند، باید رعایت مسأله توحید را در این ارتباطات كاملًا رعایت كند، اگر یك شخصی به او مراجعه می‌كند و می‌بیند نیاز او و حاجت او را آن بغل دستی بهتر می‌تواند انجام دهد آن شخص دیگر بهتر می‌تواند انجام بدهد باید او را هدایت كند نگوید الآن این مقدار مال از من می‌رود. مراجعه به انسان می‌كنند، مسأله می‌خواهند بپرسند یك بیانی را می‌خواهد انسان برای آنها توضیح بدهد و انسان می‌بیند كه فلان كس بهتر از او نسبت به این بیان وارد است باید بگوید شما به آن شخص مراجعه كنید، چرا؟ نباید بگوید این الآن دیگر پس هیچی سرش نمی‌شود حالیش نیست. بگوید مگر ما با این شخص طرف هستیم؟ نباید بگوید الآن كه من این را از پیش خود می‌رانم این موجب می‌شود كه نفعی از من سلب بشود و این نفع به جیب دیگری بریزد این می‌شود نفس ها ١

 معنای این شب گرفتن و روز خرج كردن است این است. حالا متوجّه شدید به نماز كفایت نمی‌كند؟ به دعا كفایت نمی‌كند، این كه می‌فرمودند باید انسان در روز به دنبال مسأله برود، به دنبال مسأله به این نحو

 باید برود. نه اینكه برود در مغازه را باز كند هر چه از دهانش درآمد بگوید و هر كاری خواست بكند و به هر كیفیتی مشتری را جلب كند و به هر كیفیتی مشتری را از دیگران بپراند و به هر طوری كه می‌شود. نه آن خرج كردن نیست، مردم چه كار می‌كنند؟ مردم تمام هوش و حواس خود را برای امور دنیا در این مسیر قرار می‌دهند و به همان مقدار كه در این مسیر قرار می‌دهند به همان مقدار از آن طرف كم می‌گذارند روایت عجیبی است پیغمبر اكرم به ابی‌ذر می‌فرماید یا اباذر:

 لا تُصيبُ حَقيقَتاً ايمان حَتّى تَرى انّ النّاس كُلَّهُم حَمْقا فى دينهم عُقَلا فى دُنْياهم‌

 ای اباذر به حقیقت ایمان نمی‌رسی مگر اینكه ببینی همه مردم نسبت به دینشان احمق و جاهل و نسبت به دنیاشان اوّل عامل و اوّل زیرك هستند، اینجا می‌شود به حقیقت ایمان رسید. یعنی چه؟ احمق به كی می‌گویند؟ احمق به كسی گفته می‌شود كه مصالح خود را نمی‌تواند تشخیص بدهد، مصالح را به جای مفاسد می‌گذارد، به جایی كه آب بنوشد سَم می‌نوشد، به جای اینكه این عملی كه برای او مفید است انجام بدهد یك عمل دیگر انجام می‌دهد، به جای اینكه آنچه كه برای او را به یك نفعی می‌رساند او را انجام بدهد خودش را به یك كار دیگر می‌زند این می‌شود آدم احمق.

 پول را بر می‌دارد به جای اینكه برود به كار و كسب بیندازد این پول را در جوی آب بیندازد. این می‌شود آدم، آدم احمق، حالا اهل دنیا كی هستند، اهل دنیا آن كسانی هستند كه تمام هوش و حواس را می‌گذارند برای رسیدن به دنیا و برای رسیدن به منصب، منظور از

 دنیا فقط مال نیست ها. مال یك مقداری از مسأله است، برای رسیدن به مناصب، برای رسیدن به ریاستها، برای رسیدن به خودیتها و خود محوریها و انانیت‌ها، برای رسیدن به خود كامگیها و برای ترفّعها، تمام هوش را قرار می‌دهند. با این این طور بگوییم با این آن‌طور بگوییم، این طور اعلامیه بدهیم آن طور بر علیه او، این طور كار بكنیم این طور بزنیم. امّا نسبت به مسائل دینشان احمق هستند. احمق جان اگر شما، برای دنیا اینقدر فكر می‌كردی ده درصدش را برای خدا می‌گذاشتی این طور نمی‌كردی. این نحوه كار انجام نمی‌دادی. برای رسیدن به یك منصب هر چه از دهنت در آید نمی‌گفتی. برای رسیدن به ریاسات عِرض و آبروی مؤمن را نمی‌بردی و برای بدست آوردن مال آنچه را كه خلاف دستور خدا و رسول و اسلام است آن را عمل نمی‌كردی این می‌شود چی؟ می‌شود آدم احمق به همان مقدار كه نسبت به دنیا زیركی. امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در نهج‌البلاغه نوشته: خیال می‌كنید كه معاویه زیرك است و من نادان و كودن هستم. حضرت می‌فرمایند

 وَ اللَه ما مُعاوِيَةُ بِاءَدْهَى مِنِّى [وَ لَكِنَّهُ يغْدِرُ وَ يفْجُرُ]

 معاویه از من زیرك‌تر نیست. آن كلك و حقّه‌بازی است. من تقوی دارم او ندارد، او نشسته دارد با خودش در آن عرش: شب كه دارد به رختخواب می‌رود، صبح كه بلند می‌شود، ناهار كه دارد می‌خورد، صبحانه كه دارد می‌خورد، [تمام فكرش این است‌] كه چه طوری آن را از دور علی بپراكنم، چه طوری به آن پول بدهم، به آن نامه بدهم، به آن موقعیت بدهم، به آن حكومت فلان را وعده بدهم، یكی یكی ...

 بیچاره چه كار داری می‌كنی؟ آن امیرالمؤمنین هم نشسته راحت می‌گوید بگذار نقشه بكشد، هی نقشه بكشد، حالا گیرم بر این كه بر این نقشه هم فائق آمدی جواب دو روز دیگر عزرائیل را چه می‌دهی؟ وقتی می‌آید سراغت چه؟ آنجا هم نقشه می‌كشی؟ اگر می‌توانی آنجا نقشه بكش. هم من به دست عزرائیل می‌افتم هم تو البته امیرالمؤمنین به عزرائیل حكومت دارد ولی حالا به حسب ظاهر هم من سر و كارمان با این جناب خواهد افتاد هم جنابعالی معاویه، هر دومان سر و كارمان با آن می‌افتد، آن موقع معلوم می‌شود كی نقشه كشیده و كی داشته خودش را گول می‌زده. ما نقشه می‌كشیدیم منتها نقشه الهی، نقشه بی نقشگی، نقشه ما نقشه بی نقشگی بوده، هر كاری می‌خواهی بكنی بیا بكن. به آن پول می‌دهم از دور علی برود! به جهنّم بگذار برود، بهتر، یك مسئولیت كمتر. آن را به آن فریب می‌دهم فرض كنید فلان حكومت را به او می‌دهم، بهتر، دیگر حالا بنده نبایستی حاكم تعیین كنم، خود معاویه تعیین كرده، دیگر زور ما هم نمی‌رسد. امیرالمؤمنین می‌گوید دیگر، اگر من تعیین می‌كردم بنده هم می‌بایستی كه از او باز خواست كنم كه چه كار كردی؟ چه كار نكردی؟ اموالت را بفرست، پرونده‌ات را برای ما بفرست، حالا این را معاویه تعیین كرده دیگر خدا به ما كاری ندارد. حالا اینجا كی زرنگ‌تر است؟ علی زرنگ‌تر است یا معاویه؟

 خیلی می‌بینیم عوض شد ها! خیلی می‌بینیم معیارها تغییر كرد ها. تا كی ما گرفتار بودیم یكدفعه می‌بینیم راحت شدیم. عجب، تا كی بیخود خودمان را به این طرف و آن طرف‌

 گیر می‌دادیم و خیال می‌كردیم اینها همه تكلیف است. ای داد و بیداد چه راحت شدیم، بی‌خیال، هر كه برای خودش، به من چه؟ اصلًا من چه كاره‌ام در این اوضاع؟ من چه كاره‌ام در این نظام؟ من چه كاره‌ام در این اوضاع تدبیر و اوضاع تكاملی؟

 انْ لايُدَبَّرِ العبد لِنَفْسِهِ تدبيرا

 یعنی این. تدبیر انسان، او دارد تدبیر می‌كند، معاویه دارد تدبیر می‌كند به آن حكومت برسیم، یك سی‌كیلو هم مثلًا بار داریم، یك سی‌كیلو به بارمان اضافه می‌شود. حكومت شام را هم بگیریم یك سی‌كیلو هم بگذار رویش عیب ندارد. اینها همه چه است؟ هی دارد بار می‌گذارد، حكومت مصر را هم بگیریم، خب یك سی‌كیلوی دیگر هم ... چقدر دیگر می‌توانی؟ آخر بنده خدا باید خودت را از زیر این بار خلاص كنی، هی داری به خودت باز اضافه می‌كنی. این می‌شود چه؟ این می‌شود خلاف. امّا امیرالمؤمنین اینطور نیست. او از خدایش است كه یكی یكی بارها در بیاید. مردم هجوم می‌آورند، دم خانه‌اش در را می‌بندد، بروید بابا، هر كه را انتخاب كردید، حالا هم بروید یكی دیگر ... خب مگر شما نمی‌گوئید دمكراسی؟ مگر نمی‌گوئید جمهوری؟ خب حالا چرا آمده‌اید سراغ من؟ بروید یكی را انتخاب كنید از آنها، این همه ریخته‌اند، طلحه ریخته، زبیر ... نیائید.

 آن وقت حالا امیرالمؤمنین با این وضع كه می‌آید این دلخوش است، دلخوشیش به این است، كه بیست و پنج سال خدا یك چهره نشان داد. الآن چهار سال دارد چهره دیگر نشان می‌دهد، از عهده این چهار سال برآمد، امیرالمؤمنین همه فكرش این است كه مبادا ظلمی در اینجا

 انجام بشود، مبادا حقّی از مظلوم ضایع بشود، مبادا تخلّفی از آن مجری و ممشای رسول خدا انجام بشود، تمام نگرانی امیرالمؤمنین به این است فقط. وقتی هم كه ابن‌ملجم می‌آید و كار خودش را انجام می‌دهد، می‌گوید راحت شدم، واقعاً می‌گوید راحت شدم. آن فزتُ و رب الكعبه‌ای كه امیرالمؤمنین گفت، آن فزتُ و رب الكعبه همینطوری نبود، برای دلخوشی و برای تفاخر نبود. امیرالمؤمنین علیه‌السّلام با ضربت ابن‌ملجم دیگر دید به مقصود رسید، هم بیست و پنج سال آن طور طی كرده در منزل و دست به خلافت نزد با آن وضعیت عجیب كه اصلًا من گاهی اوقات به دوستان می‌گویم، اصلًا تفكّر كردن در سیره امیرالمؤمنین واقعاً برای انسان جنون می‌آورد. یعنی از تحت فكر یك بشر خارج است كه امیرالمؤمنین چه كشید و چگونه عمل كرد؟ و بعد هم چهارسال دیگر، هنوز به خلافت نرسیده یا علی جنگ بصره شروع شد، جنگ جمل شروع، جنگ شام شروع شد، هجده ماه در آنجا بهترین یاران امیرالمؤمنین در جنگ شام به شهادت رسیدند. جنگ نهروان، بعد هم بسیار خب، بعد هم دیگر بفرمائید، دیگر تمام شد. این فزت و رب الكعبه امیرالمؤمنین از ته دل بود، از سویدای دل بود، از آن حالت واقعی كه حضرت می‌گفت: دیگر من پرونده‌ام را تمام كردم، دیگر تا اینجا رسید قضیه.

 این مربوط به چه می‌شود؟ مربوط به كسب است. پس بنابراین آنچه كه از نقطه نظر ارتباط انسان با مردم باید یك سالك در نظر داشته باشد، از آن نقطه نظر پیاده كردن اسماء جلالیه و جمالیه پروردگار است، دیگر بیش از این راجع به این قضیه من توضیح نمی‌دهم، چون مسأله خیلی طول می‌كشد كه انسان آن‌

 ادراكاتی را كه در شب می‌كند آن ادراكات را در روز با افراد به بوته آزمایش بگذارد، آنوقت خواهد دید كه چطور نفس در این گیرودار ارتباط با افراد به هم می‌ریزد و از آن منجلاب فساد بیرون می‌آید و آن زنگارهایی كه با تیشه و با چكش و با ساطور نمی‌شود آن زنگارها را از این نفس كند، این دارد یكی یكی اینها را می‌كند و به دور می‌ریزد.

 هی راحت می‌شود، هی بینشش باز می‌شود، هی یكی یكی این ارتباط با افراد اینها می‌آید او را از آن گرفتاریها و تعلّقات كه مانند تار عنكبوت تمام سراسر نفس و وجود او را گرفته می‌آید یكی یكی این گره‌ها را باز می‌كند. آنچه كه از شب گرفته ها! می‌آید باز می‌كند و این عمل به دستورات اسلام و آنچه كه بزرگان و اولیاء دین فرمودند.

 مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر، ما همچنان در اوّل وصف تو مانده‌ایم. خود من هم خسته شدم، خیال می‌كنم دوستان هم خسته شده باشند، علی كلّ حال ان‌شاءاللَه تتمّه مطالب برای دفعه دیگر نسبت به اشتغال، تا اینكه بعد به مسائل دیگر و ارتباطات شخصی بپردازیم. امیدوارم خداوند متعال همه ما را عامل به آن چه كه بزرگان فرمودند و مطیع و منقاد راه و مكتب اولیاء خودش قرار بدهد. و این عمر ما را همانطوری كه از پیغمبر اكرم صلّی اللَه علیه و آله و سلّم روایت شده كه می‌فرماید:

 مغبونٌ من استوى يوما

 ه كسی كه دو روزش مثل هم است این مغبون است. دو روزش عین هم است یعنی امروز بیاید و ببیند، فردایش هم مانند دیروز است. امّا اگر هر روز آمد دید،

 عملی را انجام داده به یك مسأله بهتر رسیده، فهمش نسبت به یك مسأله بازتر شد، راهش هموارتر شده، این شخص دیگر دچار این غبن نیست و این فقط و فقط منحصر در مراقبه است كه ان‌شاءاللَه شرایطش ذكر می‌شود، این عمر ما را مقدّمه برای وصول به همان مراتب توحیدی كه خداوند نصیب بندگانش كرده است ان‌شاءاللَه قرار بدهد.

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد

1. ١- يُحكى أن معاوية بن أبى سفيان تزوّج ميسون بنت بَحدل الكَلبيه ونقلها من باديه الأردن إلى الشّام، وكانت كثيره الحنين إلى أهلها، فأنصت معاويه يوماً إليها وهى تنشد: لَبيْتٌ تَخْفقُ الأرْياح فيه/ أحبّ إلىّ من قَصْر مُنيفِ/ وَ لُبسُ عَباءة وَ تَقرَّ عَينى/ أحَبّ إلىّ من لُبسِ الشَفوف ... فلماسمع معاويه بن أبى سفيان كلامها قال ما رَضيت بى ابنه الباديه، ثم طلّقها و ردّها إلى أهلها [↑](#footnote-ref-1)
2. ١- ديوان حافظ [↑](#footnote-ref-2)
3. ١- چاره جويى. دهخدا [↑](#footnote-ref-3)